



یاد نشد، و همچنین آن‌ها که آورده شد، اتفاق نمی‌افتاد و کار تا حد کارتون‌های کم‌مایه و نه چندان جذاب تلویزیون سقوط نمی‌کرد. برای مثال، «مسافت زیادی، راه رفتم...» یا «هنوز لوح، توی دستش بود». استفاده نابجا از ویرگول فقط در این دو جمله نیست. می‌توانم مثال‌های فراوانی از این دست بیاورم. انگار ویراستار تصمیم گرفته هر چه ویرگول و نقطه و نقطه‌ویرگول از کارهای دیگرش اضافه آورده است در این کتاب خرج کند و خودش را خلاص.

به هر حال، همه چیز باید به همه چیز بیاید؛ همین است که تصویرها هم مکمل همین روایت و همین ویرایش‌اند، نه بیشتر و نه کمتر. تصاویر بسیاری از صفحات پرت و بی‌ربط‌اند به ماجرا. چنان‌که حتی در یکی‌دو تصویر، فرشته‌ها بیشتر به سنجاقک می‌مانند تا فرشته.

امیدوارم نویسنده و ویراستار و تصویرگر در نظر داشته باشند که مخاطب امروز، نوجوان یا کودکی است که به مدد تکنولوژی و فضای مجازی به بهترین‌ها دسترسی دارد. در حد بهترین‌ها اگر نیستیم، این همه کم نباشیم، که نه خوانده می‌شویم و نه دیده. همچنین، عامل پس‌زدن داستان‌ها و کتاب‌ها و کارتون‌های وطنی از سوی مخاطب نباشیم؛ مخاطبی که حالا خودش تولیدکننده محتوایست و می‌نویسد و می‌سازد و لبخند تمسخرش همیشه به راه.



این اغراق و هاله تقدس و دست نیافتنی بودن حضرت محمد ﷺ حاصلی جز دور شدن مخاطب کودک و نوجوان از ایشان ندارد. در حالی‌که اگر در جایگاه انسانی شریف، با صفاتی که از آن‌ها یاد شد، به ایشان پرداخته شود، بیشتر قابل درک‌اند.

نبود گوهری به نام داستان

■ علی آرمین

نقدی بر کتاب «مژده گل،

داستان‌هایی از

زندگی امام زمان عجل الله تعالی فرجه الکریم

نویسنده: مجید ملامحمدی



معرفی کتاب

کتاب «مژده گل، داستان‌هایی از زندگی امام زمان عجل الله تعالی فرجه الکریم» مجموعه‌ای از ۹ داستان مصور در ۴۶ صفحه است که انتشارات کتاب جمکران در سال ۹۵ آن را چاپ کرده است. مجید ملامحمدی آن را برای مقطع سنی «ب» و «ج» (ابتدایی) نوشته و تصویرسازی آن کار کوثر رضایی است. داستان‌های این کتاب عبارت‌اند از: ۱. «دل غمگین عمه حکیمه». ۲. «آن چهل چراغ مهمان». ۳. «من با مهدی حرف زدم». ۴. «پدر و پسر دانشمند». ۵. «مهدی کجاست؟». ۶. «قصه آن عطر خوش‌بو». ۷. «دیدار با آفتاب». ۸. «محمدتقی حلی را می‌شناسید؟» و ۹. «نماز... بچه‌ها... مرد سیاه‌پوش».

هر کاری نقاط قوت و وضعی دارد. بازگو کردن این نکات در قالب نقد، می‌تواند نویسنده و ناشر را بیش از پیش با ابعاد کارهای خود آشنا کند و موجب ارتقای سطح آن در قدم‌های بعدی شود.

نکته: به دلیل فقدان شماره صفحه در کتاب، به نام داستان‌ها یا شماره آن‌ها ارجاع داده می‌شود.

نقاط قوت

۱. چاپ خوب و جلوه بصری جذاب در جامعه ما داستان‌های مذهبی، مخصوصاً برای مخاطب کودک و نوجوان، رونقی نداشته و ناشران و نویسندگان کمی به این سمت رفته و بعضاً کارهای ضعیفی ارائه می‌دهند. انتشار این مجموعه دوازده جلدی، که دارای چاپ خوب و هنرمندانه است و جلوه‌های بصری زیبایی دارد، واقعاً قابل تحسین و تقدیر است. امید است انتشارات جمکران که در زمان کوتاهی، در زمینه داستان‌های مذهبی فعالیت‌های خوبی انجام داده، هر روز شکوفاتر شده و کارهای جدیدتری کامل‌تری از این نشر مشاهده کنیم.

۲. استفاده از تعلیق در برخی داستان‌ها

تعلیق می‌تواند مخاطب را کنجکاو ساخته و با شخصیت داستان همراه سازد. در داستان «قصه‌ی آن عطر خوش بو» نویسنده داستان را به گونه‌ای روایت می‌کند که تا اواسط داستان راز عطر آن جوان معلوم نیست و حتی وقتی باغبان از او می‌پرسد باز پاسخش را به آینده موکول می‌کند. این تعلیق و فضای نسبتاً احساسی و زیبایی که نویسنده در این داستان ترسیم می‌کند، از نقاط قوت آن است. نمونه‌ای از این تعلیق را در داستان «آن چهل چراغ مهمان» نیز مشاهده می‌کنیم که البته به نظر می‌رسد نویسنده این تعلیق را زود گره‌گشایی کرده و بهتر بود بیشتر پرورشش می‌داد.

نقاط ضعف

الف: از نظر داستانی

۱. نبود گوهری به نام داستان دغدغه نویسنده بیشتر نقل کرامات و غیب‌گویی هاست و معمولاً داستان شکل نمی‌گیرد. البته وقتی قرار است نویسنده‌ای کرامات یا روایاتی را بازنویسی کند، طبیعی است که کار مشکل می‌شود ولی این امر نمی‌تواند توجیه‌گر خوبی برای



دغدغه نویسنده بیشتر نقل کرامات و غیب‌گویی هاست و معمولاً داستان شکل نمی‌گیرد.

بازماندن از داستان باشد. نویسنده باید دو کار انجام دهد: یکی این که کرامات و روایاتی را انتخاب کند که ظرفیت داستانی داشته باشد. دوم این که با فنون داستانی ظرفیت‌های نهفته را شکوفا ساخته و داستانی زیبا و جذاب بسازد. متأسفانه در این مجموعه غالب کارها نه ظرفیت داستانی داشته و نه بازآفرینی خلاقانه و جذابی دارند.

۲. فقدان نخ تسبیح

گاهی معلوم نیست محور داستان یا به عبارت دیگر نخ داستان چیست؟ مثلاً در داستان «دل غمگین عمه حکیمه»، تقریباً کل داستان راجع به برکت وجود امام زمان عَلَيْهِ السَّلَام است ولی به بحث توکل و قضیه حضرت موسی و سپردن او به رود نیل منتهی می‌شود. علاوه بر این، از جهتی دیگر نیز داستان به دو جزیره مجزا تقسیم می‌شود. قسمت قبل از جمله «ناگهان عمه حکیمه دل‌تنگ امام حسن عسکری عَلَيْهِ السَّلَام شد» راجع به عظمت امام و صفات او صحبت می‌کند و قسمت بعد از آن راجع به دیدار با امام است.

۳. بمباران اطلاعاتی

گاهی اطلاعات علمی و تاریخی به قدری است که مخاطب را سردرگم می‌کند. مثلاً در داستان «دل غمگین عمه حکیمه»، سخن از سامرا، مدینه، عمه حکیمه، امام حسن عسکری عَلَيْهِ السَّلَام، مأموران خلیفه، اجبار، خلیفه عباسی و یک شهر کوچک نظامی به میان می‌آید که تقریباً همه اینها نیاز توضیح دارد. جالب این جاست که در انتها به یک داستان فرعی (حضرت موسی و سپردن او به رود نیل) ارجاع داده می‌شود که نیازمند مسبوق‌الذهن بودن مخاطب نسبت به آن داستان است.

۴. فقدان تمهید

برای جانداختن مطلب، زمینه‌سازی لازم است. هرچه سن مخاطب پایین‌تر باشد، ضرورت آن بیشتر می‌شود. در این مجموعه، نویسنده برای اتفاقاتی که قرار است در داستان بیفتد، معمولاً تمهیدات لازم را اعمال نمی‌کند؛ مثلاً نکته‌ای که داستان «آن چهل چراغ مهمان» بر آن تکیه دارد، غیب‌گویی امام حسن عسکری عَلَيْهِ السَّلَام است



برای جانداختن مطلب، زمینه‌سازی لازم است. هرچه سن مخاطب پایین‌تر باشد، ضرورت آن بیشتر می‌شود. در این مجموعه، نویسنده برای اتفاقاتی که قرار است در داستان بیفتد، معمولاً تمهیدات لازم را اعمال نمی‌کند

که نویسنده با عبارت «دهان آن چهل نفر از تعجب باز ماند» در صدد است تعجب و شگفتی را به مخاطب القا کند. اما در داستان هیچ تمهیدی برای اطلاع امام عَلَيْهِ السَّلَام از غیب و درونیات افراد صورت نگرفته است و این امر به صورتی ناگهانی اتفاق می افتد. رعایت نکردن زمینه سازی های مناسب، پذیرش چنین کراماتی را برای مخاطب نوجوان مشکل می سازد.

نقطه اوج داستان «پدر و پسر دانشمند»، که می تواند تا حدی شنونده را تحت تأثیر قرار دهد، زمانی است که امام زمان عَلَيْهِ السَّلَام راجع به کشته شدن حاکم نیشابور پیش بینی می کند. جا داشت نویسنده نشان دهد که ابراهیم از ابتدای داستان دغدغه حاکم نیشابور را دارد و می ترسد که او را بازداشت کند. اگر چنین تمهیدی صورت می گرفت، قطعاً مخاطب ارزش این پیش بینی و عظمت آن را بیشتر درک می کرد. ولی نویسنده چنین تمهیدی ایجاد نکرده است.

در داستان «دل غمگین عمه حکیمه»، بدون این که نویسنده تمهیدی برای بحث توکل و معنای آن چیده باشد، ناگهان در اواخر داستان بحث از سپردن حضرت مهدی عَلَيْهِ السَّلَام به خدا و توکل به او را پیش می کشد. علاوه بر این اکثر داستان های کتاب، در مورد کرامات و خرق عادات است. مانند «آن چهل چراغ مهمان»، «پدر و پسر دانشمند»، «مهدی کجاست؟»، «قصه آن عطر خوش بو» و «دیدار با آفتاب». مؤلف برای باورپذیری این مسائل هیچ تلاشی نکرده است و صرفاً شیعه بودن بچه ها را علت تامه پذیرش این مسائل دانسته است. آیا بهتر نبود زمینه ای مناسب برای آن ها چیده می شد؟

ب: از نظر محتوایی

۱. وجود سوز و گداز و گریه و ناله های مکرر در داستان

در داستان به صورت عدیده مشاهده می کنیم که افرادی از فراق امام زمان عَلَيْهِ السَّلَام گریه می کنند و آه و فریادشان بلند است؛ عمه حکیمه، علامه حلی، احمد بن اسحاق و دیگران از این جمله اند. مثلاً در یک جا عمه حکیمه می گوید مثلاً در



در داستان هیچ تمهیدی برای اطلاع امام عَلَيْهِ السَّلَام از غیب و درونیات افراد صورت نگرفته است و این امر به صورتی ناگهانی اتفاق می افتد. رعایت نکردن زمینه سازی های مناسب، پذیرش چنین کراماتی را برای مخاطب نوجوان مشکل می سازد.

داستان «من با مهدی حرف زدم» آمده است: «ناگهان یاد امام و پسر عزیزش افتادم و دلم کباب شد». آیا نوجوان با چنین انفعالاتی می‌تواند ارتباط برقرار کند؟ آیا می‌تواند دلیل آن را متوجه شود و با شخصیت‌های داستان همراه شود؟ اصلاً می‌فهمد داستان دارد راجع به چه صحبت می‌کند؟

گاهی این سوز و گداز به اوج خود رسیده و باعث می‌شود عالمی عمامه از سر بردارد و بر سر و صورت خود بزند و گریه کند و دیگران هم به تبع او اشک بریزند؛ همان‌گونه که در داستان «من با مهدی حرف زدم» شیخ احمد چنین کاری را انجام می‌دهد. آیا بچه‌های مقطع ابتدایی می‌توانند دلیل این خودزنی و اشک ریختن را بفهمند یا در برابر آن موضع گرفته و مذهبی‌ها را انسان‌هایی غمگین و خودزن و افسرده تصور می‌کنند؟ آیا بهتر نبود به جای تأکید و جمود بر نشان دادن عشق و سوز فراق و امثال آن، مخاطب را با زیبایی‌های زندگی امامان مان بیشتر آشنا کنیم تا محبت اهل بیت علیهم‌السلام در دلشان افزایش یابد. بهتر نبود جای مطرح کردن مسائلی که برای هاضمه این مقطع سنی سنگین است و مربوط به افراد مسن و میانسال است، سراغ مسائلی عینی‌تر و ملموس‌تر رفته و داستان‌هایی اخلاقی و عملی را تعریف کنیم؟

۲. عدم توجه به روحيات مخاطب گروه «ب» و «ج»

در آخر داستان «محمدتقی حلی را می‌شناسید؟»، وقتی علامه حلی متوجه می‌شود امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فی‌فرجه‌الکریما به او کمک کرده و قسمت‌هایی از کتاب را رونویسی کرده است، به جای این‌که شادی کند تا خاتمه‌ای خوش در ذهن مخاطب ترسیم شود، که واقعاً جای شادی و شکر است، با تعجب می‌بینیم که به جای سرور و شادمانی می‌گوید: «وای بر من! من در خواب بودم و امام زمان علیه‌السلام به خانه‌ام آمد... ای وای که من غافل بودم و او را زیارت نکردم!».

در آخرین داستان از این مجموعه، مردی سیاه و ترسناک حضور دارد که در دل شب از خانه‌های مردم بالا می‌رود و بچه‌ها را آزار و اذیت کرده و می‌ترساند. این شخصیت می‌تواند بیشتر باعث ترس بچه‌ها شده و صفتی منفی را در آنها پرورش



بهتر نبود جای مطرح کردن مسائلی که برای هاضمه این مقطع سنی سنگین است و مربوط به افراد مسن و میانسال است، سراغ مسائلی عینی‌تر و ملموس‌تر رفته و داستان‌هایی اخلاقی و عملی را تعریف کنیم؟

دهد تا این‌که بخواهد نمازخوانشان کند. ولی متأسفانه نویسنده به این سن و این روحيات توجه چندانی ندارد.

۳. وجود مسائل غیرقابل قبول

گاهی نویسنده از عبارتهایی استفاده می‌کند، که پذیرش آن بسیار بعید به نظر می‌رسد. مثلاً این‌که چهل نفر با هم یک خیال به ذهنشان برسد، واقعاً به این راحتی قابل فهم نیست؛ ولی نویسنده در داستان «آن چهل چراغ مهمان» می‌گوید: «آن چهل نفر ناگهان به غروب آفتاب نگاه کردند. بعد در خیال هر کدامشان (از آن چهل نفر) گذشت: امروز...».

ج: از نظر نگارشی و ویرایشی

۱. فقدان اتحاد زبانی

گاهی زبان ابتدا و انتهای داستان هماهنگ نیست. ابتدای داستان «دل غمگین عمه حکیمه» این‌گونه آغاز می‌شود: «گل گل گل، بر دست درخت‌ها، گل‌های زیبایی باز شد. جیک جیک جیک...» و مناسب گروه سنی «الف» است ولی انتهای داستان این‌گونه است: «عمه حکیمه با حرف‌های امام حسن علیه السلام آرام شد. او حضرت موسی علیه السلام را به یاد آورد که کودک بود و مادرش آسیه...» که مناسب برای گروه‌های سنی «ج» و بالاتر است.

۲. تشبیهات نامناسب

در داستان پنجم آمده است: «صورتش مثل صورت گرگ‌ها همیشه اخمو و ترسناک بود». در این جمله صورت آن مرد به صورت گرگ تشبیه شده است؛ از حیث اخمو بودن و ترسناک بودن. این در حالی است که گرگ‌ها صورتشان شاید ترسناک باشد ولی اصلاً اخمو نیستند و لذا تشبیه، مناسب نیست.

در داستان ششم آمده است: «مثل بیدی که در طوفان می‌لرزد». بید در باد می‌لرزد؛ در طوفان نمی‌لرزد.



در آخرین داستان از این مجموعه، مردی سیاه و ترسناک حضور دارد که در دل شب از خانه‌های مردم بالا می‌رود و بچه‌ها را آزار و اذیت کرده و می‌ترساند. این شخصیت می‌تواند بیشتر باعث ترس بچه‌ها شده و صفتی منفی را در آنها پرورش دهد تا این‌که بخواهد نمازخوانشان کند. ولی متأسفانه نویسنده به این سن و این روحيات توجه چندانی ندارد.

د: از نظر تصویرسازی

تصویر عمه حکیمه مانند پیرزنی عشایر و روستایی است. شاید مخاطب فکر کند که او پیرزنی فقیر و بیچاره است؛ که با چوبی که دستش است احتمالاً شغلش چوپانی است. به نظر می‌رسد این توهینی است به عمه‌ امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف. اما ما چیزی از زیبایی کم نداشته‌اند. طبیعتاً عمه‌ امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف که خواهر امام حسن عسکری عجل الله تعالی فرجه الشریف است نیز چهره‌ای زیبا و لباس‌هایی متین و موقر و متناسب با مدنیت و فرهنگ اسلامی داشته‌اند. کشیدن ایشان به این صورت تنقیص آن حضرت و تلقین و تثبیت تصویری نامناسب و کریه در ذهن پاک بچه‌هاست.



عمه‌حکیمه با حرف‌های امام حسن علیه السلام آرام شد، او حضرت موسی علیه السلام را به یاد آورد که کودک بود و مادرش آسیه، او را به خاطر در امان ماندن از حمله‌ی دشمنان، داخل جعبه‌ای گذاشت و در رود نیل رها کرد.
حالا امام عسکری علیه السلام برای حفظ جان مهدی، او را به جایی امن فرستاده بود، تا دست دشمنان به او نرسد. عمه‌حکیمه غمگین شد و دیگر نتوانست حرف بزند.

آسمان پر از گرد
نفر نلرزیدند، در
خود ادامه دادند
وارد شهر سامرا
در میان آن همه
و آدم‌ها و درخت
نفر از کدام درو
آن‌ها شب را خا
چندتا چندتا با
رفتند.

عثمان بن سعید
ایستاد، تا سران
آن چهل مرد دا
نمایندگان امام
نزدیک بودند، و
گل باز شد و بر
«خدا را شکر که
شکر کردند.
خانه‌ی امام علیه السلام
بود و دل‌ها به
مواظب باشد م
زیاد زل زده بود
امام علیه السلام پر
آمده‌اید؟» آن
امام علیه السلام گفت
کنید.»

دهان آن چهل

عثمان بن سعید در زمان
امام حسن عسکری علیه السلام بود